

آداب سخن گفتن، خفتن و خوردن

حکایتی زیبا از آداب سخن گفتن، خفتن و خوردن به نقل از حکیم بهلول دانا آورده اند که...



همشهری آنلاین-هلن صدیق بنای: حکایتی زیبا از آداب سخن گفتن، خفتن و خوردن به نقل از حکیم بهلول دانا آورده اند که...

روزی از روزها شیخ جنید بغدادی، به عزم سیر و سفر، به همراه یارانش از شهر بغداد بیرون رفتی. هنگام سفر شیخ احوال بهلول را پرسید.

گفتند: او مردی دیوانه و رها است.

گفت: او را طلب کنید که مرا با او کار است. پس تفحص کردند و او را در صحرائی آزاد و بی تکلف یافتند.

شیخ را به نشانی او بردند. شیخ به نزدیک او رفت و سلام کرد.

بهلول جواب سلام او را داد و پرسید: چه کسی هستی؟

شیخ گفت: منم شیخ جنید بغدادی.

بهلول گفت: تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می کنی؟

سیخ گفت: آری...

بهلول گفت: طعام چگونه می خوری؟

شیخ پاسخ داد: اول، بسم الله می گویم و از پیش خود می خورم و لقمه کوچک برمی دارم، به طرف راست دهان می گذارم و آهسته می جوم و به دیگران نظر نمی کنم و در موقع خوردن از یاد حق غافل نمی شوم و هر لقمه که می خورم "بسم الله" می گویم و در اول و آخر دست می شویم.

بهلول برخاست و دامن بر شیخ فشاند و فرمود: تو می خواهی که مرشد خلق باشی؟ در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی دانی. سپس به راه خود رفت.

یاران شیخ را گفتند: یا شیخ این مرد دیوانه است، او را رها کن.

شیخ خندید و گفت: سخن راست از دیوانه باید شنید و از عقب او روان شد تا به او رسید.

بهلول پرسید: چه کسی هستی؟

شیخ جواب داد: شیخ بغدادی که طعام خوردن خود را نمی داند.

بهلول فرمود: آیا سخن گفتن خود را می دانی؟

شیخ پاسخ داد: آری. سخن به قدر می‌گویم و بی‌حساب نمی‌گویم و به قدر فهم مستمعان می‌گویم و خلق را به خدا و رسول دعوت می‌کنم و چندان سخن نمی‌گویم که مردم از من ملول شوند و دقایق علوم ظاهر و باطن را رعایت می‌کنم. پس هر چه تعلق به آداب کلام داشت بیان کرد.

بهلول گفت: گذشته از طعام خوردن، سخن گفتن را هم نمی‌دانی. سپس برخاست و برفت.

یاران دوباره گفتند: یا شیخ دیدی این مرد دیوانه است؟ تو از دیوانه چه توقع داری؟

جنید گفت: مرا با او کار است، شما نمی‌دانید، بهتر است ساکت باشید.

شیخ باز به دنبال او رفت تا به او رسید. بهلول گفت از من چه می‌خواهی؟ تو که آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی‌دانی، آیا آداب خوابیدن خود را می‌دانی؟

شیخ جنید گفت: آری. چون از نماز عشا فارغ شدم داخل جامه خواب می‌شوم، پس آنچه آداب خوابیدن که از حضرت رسول (علیه‌السلام) رسیده بود بیان کرد.

بهلول گفت: فهمیدم که آداب خوابیدن را هم نمی‌دانی. خواست برخیزد که جنید دامنش را گرفت و گفت: ای بهلول من هیچ نمی‌دانم، تو به خاطر خدا مرا بیاموز.

بهلول گفت: چون به نادانی خود معترف شدی تو را بیاموزم. بدان که اینها که تو گفتی همه فرع است و اصل در خوردن طعام آن است که لقمه حلال باید و اگر حرام را صد از اینگونه آداب به جا بیاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود.

جنید گفت: خداوند تو را خیر دهد...

و ادامه داد: در سخن گفتن باید دل پاک باشد و نیت درست باشد و گرنه هر عبارت که بگویی آن وبال تو باشد. پس سکوت و خاموشی بهتر و نیکوتر باشد.

و در خواب کردن اینها که گفتی همه فرع است؛ اصل این است که در وقت خوابیدن در دل تو بغض و کینه و حسد